



امام باقر(ع) بزرگترین تأثیر علمی و عملی را در جامعه داشت/ کار و تلاش در اوج زهد و تقوا

امام باقر(ع) همواره توصیه می کرد وقتی نیازمندان به شما رو می آورند یا می خواهید آنان را صدا بزنید، بهترین نامها و عناوین را درباره آنان به کار گیرید؛ ایشان در اوج زهد و تقوا و در نهایت عبادت و بندگی خدا، اهل کار و تلاش بوده اند و از اینکه دیگران خرج زندگی ایشان را بپردازند به شدت بیزار بوده اند.

امام باقر(ع) همواره توصیه می کرد وقتی نیازمندان به شما رو می آورند یا می خواهید آنان را صدا بزنید، بهترین نامها و عناوین را درباره آنان به کار گیرید؛ ایشان در اوج زهد و تقوا و در نهایت عبادت و بندگی خدا، اهل کار و تلاش بوده اند و از اینکه دیگران خرج زندگی ایشان را بپردازند به شدت بیزار بوده اند.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله محمدعلی جاودان به مناسبت شهادت امام محمد باقر(ع) مطلبی در سایت شخصی خود گذاشته است که در ادامه می آید.

نام مبارک امام پنجم محمد بود. لقب آن حضرت باقر یا باقرالعلوم است بدین جهت که : دریای دانش را شکافت و اسرار علوم را آشکارا ساخت. القاب دیگری مانند شاکر و صابر و هادی نیز برای آن حضرت ذکر کرده اند که هر يك بازگوینده صفتی از صفات آن امام بزرگوار بوده است. کنیه امام ابوجعفر بود. مادرش فاطمه دختر امام حسن مجتبی(ع) است. بنابراین نسبت آن حضرت از طرف مادر به سبط اکبر حضرت امام حسن(ع) و از سوی پدر به امام حسین (ع) می رسید. پدرش حضرت سیدالساجدین، امام زین العابدین، علی بن الحسین(ع) است. تولد حضرت باقر(ع) در روز جمعه سوم ماه صفر سال 57 هجری در مدینه جاندگاز کربلا همراه پدر و در کنار جدش حضرت سیدالشهداء کودکی بود که به چهارمین بهار زندگیش نزدیک می شد.

دوران امامت امام محمد باقر(ع) از سال 95 هجری که سال درگذشت امام زین العابدین (ع) است، آغاز شد و تا سال 114 هجری. یعنی مدت 19 سال و چند ماه ادامه داشته است. در دوره امامت امام محمد باقر(ع) و فرزندش امام جعفرصادق(ع) مسائلی مانند انقراض امویان و بر سر کار آمدن عباسیان و پیدا شدن مشاجرات سیاسی و ظهور سرداران و مدعیانی مانند ابوسلمه خلال و ابومسلم خراسانی و دیگران مطرح است، ترجمه کتابهای فلسفی و مجادلات کلامی در این دوره پیش میآید و عده ای از مشایخ صوفیه و زاهدان و قلندران وابسته به دستگاه خلافت پیدا می شوند.

قاضیها و متکلمانی به دلخواه مقامات رسمی و صاحب قدرتان پدید می آیند و فقه و قضاء و عقاید و کلام و اخلاق را - بر طبق مصالح مراکز قدرت خلافت شرح و تفسیر می نمایند و تعلیمات قرآنی - به ویژه مسأله امامت و ولایت را که پس از واقعه عاشورا و حماسه کربلا افکار بسیاری از حق طلبان را به حقانیت آل علی(ع) متوجه کرده بود و پرده از چهره زشت ستمکاران اموی و دین به دنیا فروشان برگرفته بود به انحراف می کشاندند و احادیث نبوی را در بوته فراموشی قرار می دادند.

برخی نیز احادیثی به نفع دستگاه حاکم جعل کرده یا مشغول جعل بودند و یا آنها را به سود ستمکاران غاصب خلافت دگرگون می نمودند. اینها عواملی بود بسیار خطرناک که باید حافظان و نگهبانان دین در برابر آنها بایستند. بدین جهت امام محمد باقر(ع) و پس از وی امام جعفر صادق (ع) از موقعیت مساعد روزگار سیاسی برای نشر تعلیمات اصیل اسلامی و معارف حقه بهره جستند و دانشگاه تشیع و علوم اسلامی را پایه ریزی نمودند.

زیرا این امامان بزرگوار و بعد شاگردانشان وارثان و نگهبانان حقیقی تعلیمات پیامبر(ص) و ناموس و قانون عدالت بودند و می بایست به تربیت شاگردانی عالم و عامل و یارانی شایسته و فداکار دست یازند، و فقه آل محمد(ص) را جمع و تدوین و تدریس کنند. به همین جهت محضر امام باقر (ع) مرکز علماء و دانشمندان و راویان حدیث و خطیبان و شاعران بنام بود. در مکتب تربیتی امام باقر (ع) علم و فضیلت به مردم آموخته می شد. ابوجعفر امام محمد باقر(ع) متولی صدقات حضرت رسول(ص) و امیرالمؤمنین (ع) و پدر و جد خود بود و این صدقات را بر بنی هاشم و مساکین و نیازمندان تقسیم می کرد و اداره آنها را از جهت مالی به عهده داشت.

امام باقر (ع) دارای خصال ستوده و مؤدب به آداب اسلامی بود. سیرت و صورتش ستوده بود. پیوسته لباس تمیز و نو می پوشید. در کمال وقار و شکوه حرکت می فرمود. از آن حضرت می پرسیدند: جدت لباس کهنه و کم ارزش می پوشید، تو چرا لباس فاخر بر تن می کنی؟ پاسخ می داد: مقتضای تقوای جدم و فرمانداری آن روز که محرومان و فقرا و تهیدستان زیاد بودند، چنان بود. امام پنجم (ع) بسیار گشاده رو و با مؤمنان و دوستان خویش برخورد بود. با همه اصحاب مصافحه می کرد و دیگران را نیز بدین کار تشویق می فرمود. در ضمن سخنانش می فرمود: مصافحه کردن کدورتهای درونی را از بین می برد و گناهان دو طرف - همچون برگ درختان در فصل خزان - می ریزد. امام باقر (ع) در صدقات و بخشش و آداب اسلامی مانند دستگیری از نیازمندان و تشییع جنازه مؤمنین و عیادت از بیماران و رعایت ادب و آداب و سنن دینی، کمال مواظبت را داشت. می خواست سنتهای جدش رسول الله (ص) را عملاً در بین مردم زنده کند و مکارم اخلاقی را به مردم تعلیم نماید.

در روزهای گرم برای رسیدگی به مزارع و نخلستانها بیرون می رفت و باکارگران و کشاورزان بیل میزد و زمین را برای کشت آماده می ساخت. آنچه از محصول کشاورزی - که با عرق جبین و کد یمین - به دست می آورد در راه خدا انفاق می فرمود. بامداد که برای ادای نماز به مسجد جدش رسول الله(ص) می رفت، پس از گزاردن فریضه، مردم گرداگردش جمع می شدند و از انوار دانش و فضیلت او بهره مند می گشتند.

مدت بیست سال معاویه در شام و کارگزارانش در مرزهای دیگر اسلامی در واژگون جلوه دادن حقایق اسلامی - با زور و زر و تزویر و اجیر کردن عالمان خود فروخته - کوشش بسیار کردند. ناچار حضرت سجاد (ع) و فرزند ارجمندش امام محمد باقر(ع) پس از واقعه جاندگاز کربلا و ستمهای بی سابقه آل ابوسفیان، که مردم به حقانیت اهل بیت عصمت (ع) توجه کردند، در اصلاح

عقاید مردم به ویژه در مسأله امامت و رهبری که تنها شایسته امام معصوم است، سعی بلیغ کردند و معارف حقه اسلامی را - در جهات مختلف - به مردم تعلیم دادند تا کار نشر فقه و احکام اسلام به جایی رسید که فرزند گرامی آن امام، حضرت امام جعفر صادق (ع) دانشگاهی با چهار هزار شاگرد پایه گذاری نمود و احادیث و تعلیمات اسلامی را در اکناف و اطراف جهان آن روز اسلام انتشار داد. امام سجاد (ع) با زبان دعا و مناجات و یادآوری از مظالم اموی و امر به معروف و نهی از منکر و امام باقر(ع) با تشکیل حلقه های درس، زمینه این امر مهم را فراهم نمود و مسائل لازم دینی را برای مردم روشن فرمود.

رسول اکرم اسلام (ص) در پرتو چشم واقع بین و با روشن بینی وحی الهی وظایفی را که فرزندان و اهل بیت گرامیاش در آینده انجام خواهند داد و نقشی را که در شناخت و شناساندن معارف حقه به عهده خواهند داشت ضمن احادیثی که از آن حضرت روایت شده، تعیین فرموده است. چنان که در این حدیث آمده است: روزی جابر بن عبدالله انصاری که در آخر عمر دو چشم جهان بینش تاریک شده بود به محضر حضرت سجاد (ع) شرفیاب شد. صدای کودکی را شنید، پرسید کیستی؟ گفت من محمد بن علی بن الحسینم، جابر گفت: نزدیک بیا، سپس دست او را گرفت و بوسید و عرض کرد: روزی خدمت جدت رسول خدا (ص) بودم فرمود: شاید زنده بمانی و محمد بن علی بن الحسین که یکی از اولاد من است ملاقات کنی. سلام من را به او برسان و بگو: خدا به تو نور حکمت دهد علم و دین را نشر بده.

امام پنجم هم به امر جدش قیام کرد و در تمام مدت عمر به نشر علم و معارف دینی و تعلیم حقایق قرآنی و احادیث نبوی (ص) پرداخت. این جابر بن عبدالله انصاری همان کسی است که در نخستین سال بعد از شهادت حضرت امام حسین (ع) به همراهی عطیه که مانند جابر از بزرگان و عالمان باتقوا و از مفسران بود، در اربعین حسینی به کربلا آمد و غسل کرد و در حالی که عطیه دستش را گرفته بود در کنار قبر مطهر حضرت سیدالشهداء آمد و زیارت آن سرور شهیدان را انجام داد. باری، امام باقر (ع) منبع انوار حکمت و معدن احکام الهی بود.

نام نامی آن حضرت با دهها و صدها حدیث و روایت و کلمات قصار و اندرزهایی همراه است، که به ویژه در 19 سال امامت برای ارشاد مستعدان و دانش اندوزان و شاگردان شایسته خود بیان فرموده است. بنا به روایاتی که نقل شده است، در هیچ مکتب و محضری دانشمندان خاضعتر و خاشعتر از محضر محمد بن علی (ع) نبوده اند. در زمان امیرالمؤمنین علی (ع) گوئی، مقام علم و ارزش دانش هنوز - چنان که باید - بر مردم روشن نبود، گویا مسلمانان هنوز قدم از تنگنای حیات مادی بیرون ننهاده و از زلال دانش علوی جامی ننوشیده بودند، و در کنار دریای بیکران وجود علی(ع) تشنه لب بودند و جز عده ای معدود قدر چنان گوهری رانمی دانستند. بی جهت نبود که مولای متقیان بارها می فرمود: سلونی قبل أن تفقدونی پیش از آنکه من را از دست بدهید از من بپرسید و بارها می گفت: من به راههای آسمان از راههای زمین آشناترم.

ولی کو آن گوهرشناسی که قدر گوهر وجود علی را بداند؟ اما به تدریج، به ویژه در زمان امام محمد باقر (ع) مردم کم کم لذت علوم اهل بیت و معارف اسلامی را درک می کردند؛ و مانند تشنه لبی که سالها از لذات آب گوارا محروم مانده و یا قدر آن را ندانسته باشد؛ زلال گوارای دانش امام باقر (ع) را دریافتند و تسلیم مقام علمی امام (ع) شدند، و به قول یکی از مورخان: مسلمانان در این هنگام از میدان جنگ و لشکر کشی متوجه فتح دروازه های علم و فرهنگ شدند. امام باقر (ع) نیز چون زمینه قیام بالسیف (قیام مسلحانه) در آن زمان - به علت خفقان فراوان و کمبود حماسه آفرینان - فراهم نبود، از این رو، نشر معارف اسلام و فعالیت علمی راو هم مبارزه عقیدتی و معنوی با سازمان حکومت اموی را، از این طریق مناسبتر می دید و چون حقوق اسلام هنوز يك دوره کامل و مفصل تدریس نشده بود؛ به فعالیتهای ثمر بخش علمی در این زمینه پرداخت. اما بدین خاطر که نفس شخصیت امام و سیر تعلیمات او - در ابعاد و مرزهای مختلف - بر ضرر حکومت بود مورد اذیت و ایذاء دستگاه قرار می گرفت. در عین حال امام هیچگاه از اهمیت تکلیفی شورش (علیه دستگاه) غافل نبود و از راه دیگری نیز آن را دامن می زد: و آن راه، تجلیل و تأیید برادر شورشی اش زید بن علی بن الحسین بود.

روایاتی در دست است که وضع امام محمد باقر (ع) که خود - در روزگارش - مرزبان بزرگ فکری و فرهنگی بوده و نقش مهمی در نشر اخلاق و فلسفه اصیل اسلامی و جهان بینی خاص قرآن و تنظیم مبانی فقهی و تربیت شاگردانی مانند امام شافعی و تدوین مکتب داشته، موضع انقلابی برادرش زید را نیز تأیید می کرده است چنانکه نقل شده امام محمد باقر (ع) می فرمود: خداوندا پشت من را به زید محکم کن؛ و نیز نقل شده است که روزی زید بر امام باقر (ع) وارد شد؛ چون امام (ع) زید بن علی را دید؛ این آیه را تلاوت کرد: یا ایها الذین آمنوا کونوا قومین بالقسط شهداء لله. یعنی: ای مؤمنان، بر پای دارندگان عدالت باشید و گواهان خدای را. آنگاه فرمود: انت و الله یا زید من اهل ذلک، ای زید، به خدا سوگند تو نمونه عمل به این آیه ای.

می دانیم که زید برادر امام محمد باقر (ع) که تحت تأثیر تعلیمات ائمه (ع) برای اقامه عدل و دین قیام کرد. سرانجام علیه هشام به عبدالملک اموی در سال (120 یا 122) زمان امامت امام جعفر صادق(ع) خروج کرد و دستگاه جبار، ناجوانمردانه او را به قتل رساند. بدن مقدس زید را سالها بر دار کردند و سپس سوزانیدند و چنان که تاریخ می نویسد: گرچه نهضت زید نیز به نتیجه ای نینجامید و قیامهای دیگری نیز که در این دوره به وجود آمد، از جهت ظاهری به نتایجی نرسید، ولی این قیامها و اقدامها در تاریخ تشیع موجب تحرك و بیداری و بروز فرهنگ شهادت علیه دستگاه جور به شمار آمده و خون پاک شیعه را درجوشش و غلیان نگهداشته و خط شهادت را تا زمان ما در تاریخ شیعه ادامه داده است.

امام باقر (ع) و امام صادق (ع) گرچه به ظاهر به این قیامها دست نیاززدند، که زمینه را مساعد نمی دیدند، ولی در هر فرصت و موقعیت به تصحیح نظر جامعه درباره حکومت و تعلیم و نشر اصول اسلام و روشن کردن افکار، که نوعی دیگر از مبارزه است، دست زدند.

چه در این دوره، حکومت اموی رو به زوال بود و فتنه عباسیان دامنگیر آنان شده بود، از این رو بهترین فرصت برای نشرافکار زنده و تربیت شاگردان و آزادگان و ترسیم خط درست حکومت، پیش آمده بود و در حقیقت مبارزه سیاسی به شکل پایه ریزی و تدوین اصول مکتب - که امری بسیار ضروری بود - پیش آمد. اما چنان که اشاره شد، دستگاه خلافت آنجا که پای مصالح حکومتی پیش می آمد و احساس می کردند امام(ع) نقاب از چهره ظالمانه دستگاه برمی گیرد و خط صحیح را در شناخت امام معصوم (ع) و امامت که دنباله خط رسالت و بالاخره حکومت الله است تعلیم می دهد، تکان می خوردند و دست به ایذاء و آزار و شکنجه امام (ع) می زدند و گاه به زجر و حبس

و تبعید ... برای شناخت این امر، به بیان این واقعه که در تاریخ یاد شده است می پردازیم : در یکی از سالها که هشام بن عبدالملک، خلیفه اموی، به حج می آید، جعفر بن محمد، امام صادق، در خدمت پدر خود، امام محمد باقر، نیز به حج می رفتند. روزی در مکه، حضرت صادق، در مجمع عمومی سخنرانی می کند و در آن سخنرانی تأکید بر سر مسأله پیشوایی و امامت و اینکه پیشوایان بر حق و خلیفه های خدا در زمین ایشانند نه دیگران، و اینکه سعادت اجتماعی و رستگاری در پیروی از ایشان است و بیعت با ایشان و ... نه دیگران. این سخنان که در بحبوحه قدرت هشام گفته می شود، آن هم در مکه در موسم حج، طنینی بزرگ می یابد و به گوش هشام می رسد. هشام در مکه جرأت نمی کند و به مصلحت خود نمی بیند که متعرض آنان شود. اما چون به دمشق می رسد، مأمور به مدینه می فرستد و از فرماندار مدینه می خواهد که امام باقر (ع) و فرزندش را به دمشق روانه کرد، و چنین می شود. حضرت صادق (ع) می فرماید : چون وارد دمشق شدیم، روز چهارم ما را به مجلس خود طلبید. هنگامی که به مجلس او درآمدیم، هشام بر تخت پادشاهی خویش نشسته و لشکر و سپاهیان خود را در سلاح کامل غرق ساخته بود، و در دو صف در برابر خود نگاه داشته بود. نیز دستور داده بود تا آماج خانه ای (جاهایی که در آن نشانه برای تیراندازی می گذارند) در برابر او نصب کرده بودند، و بزرگان اطرافیان او مشغول مسابقه تیراندازی بودند. هنگامی که وارد حیاط قصر او شدیم، پدرم در پیش می رفت و من از عقب او می رفتم، چون نزدیک رسیدیم، به پدرم گفته : شما هم همراه اینان تیر بیندازید پدرم گفت : من پیر شده ام.

اکنون این کار از من ساخته نیست اگر من را معاف داری بهتر است. هشام قسم یاد کرد : به حق خداوندی که ما را به دین خود و پیغمبر خود گرامی داشت، تو را معاف نمی دارم.

آنگاه به یکی از بزرگان بنی امیه امر کرد که تیر و کمان خود را به او (یعنی امام باقر - ع -) بده تا او نیز در مسابقه شرکت کند. پدرم کمان را از آن مرد بگرفت و یک تیر نیز بگرفت و در ره گذاشت و به قوت بکشید و بر میان نشانه زد. سپس تیر دیگر بگرفت و بر فاق تیر اول زد ... تا آنکه نه تیر پیاپی افکند. هشام از دیدن این چگونگی خشمگین گشت و گفت : نیک تیر انداختی ای ابوجعفر، تو ماهرترین عرب و عجمی در تیراندازی. چرامی گفتی من بر این کار قادر نیستم ؟ ... بگو : این تیراندازی را چه کسی به تو یاد داده است. پدرم فرمود : می دانی که در میان اهل مدینه، این فن شایع است. من در جوانی چندی تمرین این کار کرده ام. سپس امام صادق (ع) اشاره می فرماید که : هشام از مجموع ماجرا غضبناک گشت و عازم قتل پدرم شد. در همان محفل هشام بر سر مقام رهبری و خلافت اسلامی با امام باقر (ع) سخن می گوید.

امام باقر درباره رهبری رهبران بر حق و چگونگی اداره اجتماع اسلامی و اینکه رهبر یک اجتماع اسلامی باید چگونه باشد، سخن می گوید. اینها همه هشام را - که فاقد آن صفات بوده است و غاصب آن مقام - بیش از پیش ناراحت می کند. بعضی نوشته اند که : امام باقر را در دمشق به زندان افکند؛ چون به او خبر می دهند که زندانیان دمشق مرید و معتقد به امام (ع) شده اند، امام را رها می کند و به شتاب روانه مدینه می نماید؛ پیکی سریع، پیش از حرکت امام از دمشق، می فرستد تا در آبادیها و شهرهای سر راه همه جا علیه آنان (امام باقر و امام صادق) تبلیغ کنند تا بدین گونه، مردم با آنان تماس بگیرند و تحت تأثیر گفتار و رفتارشان واقع نشوند. با این وصف امام (ع) در این سفر، از تماس با مردم حتی مسیحیان و روشن کردن آنان غفلت نمی ورزد. جالب توجه و قابل دقت و یادگیری است که امام محمد باقر (ع) وصیت می کند به فرزندش امام جعفر صادق (ع) که مقداری از مال او را وقف کند، تاپس از مرگش، تا ده سال در ایام حج و در منی محل اجتماع حاجیها برای سنگ انداختن به شیطان (رمی جمرات) و قربانی کردن برای او محفل عزا اقامه کنند. توجه به موضوع و تعیین مکان، اهمیت بسیار دارد. به گفته صاحب الغدیر - زنده یاد علامه امینی - این وصیت برای آن است که اجتماع بزرگ اسلامی، در آن مکان مقدس با پیشوای حق و رهبر دین آشنا شود و راه ارشاد در پیش گیرد، و از دیگران ببرد و به این پیشوایان بپیوندد، و این نهایت حرص بر هدایت مردم است و نجات دادن آنها از چنگال ستم و گمراهی.

شهادت امام باقر (ع)

حضرت امام محمد باقر (ع) 19 سال و ده ماه پس از شهادت پدر بزرگوارش حضرت امام زین العابدین (ع) زندگی کرد و در تمام این مدت به انجام دادن وظایف خطیر امامت، نشر و تبلیغ فرهنگ اسلامی، تعلیم شاگردان، رهبری اصحاب و مردم، اجرا کردن سنتهای جد بزرگوارش در میان خلق، متوجه کردن دستگاه غاصب حکومت به خط صحیح رهبری و راه نمودن به مردم در جهت شناخت رهبر واقعی و امام معصوم، که تنها خلیفه راستین خدا و رسول (ص) در زمین است، پرداخت و لحظه ای از این وظیفه غفلت نفرمود. سرانجام در هفتم ذیحجه سال 114 هجری در سن 57 سالگی در مدینه به وسیله هشام مسموم شد و چشم از جهان فرو بست. پیکر مقدسش را در قبرستان بقیع - کناریدر بزرگوارش - به خاک سپردند.

زنان و فرزندان

فرزندان آن حضرت را هفت نفر نوشته اند : ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) و عبدالله که مادرشان ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود. ابراهیم و عبیدالله که از ام حکیم بودند و هر دو در زمان حیات پدر بزرگوارشان وفات کردند. علی و زینب و ام سلمه که از ام ولد بودند.

گوشه ای از سیره اجتماعی حضرت

زندگی امام، آینه تمام نمای زندگی شرافتمندانه انسانهای موحد و متعالی است. یکی از بارزترین ویژگیهای امام جامعیت اوست. توجه به علم، او را از اخلاق و فضایل روحی غافل نمی سازد و روی آوری به معنویات و عبادت و بندگی، وی را از پرداختن به زندگی مادی و روابط اجتماعی و اصلاح جامعه باز نمی دارد. در حالی که انسانهای معمولی، در بیشتر زمینه ها گرفتار افراط و تفریط میشوند، اگر به زهد و عبادت بپردازند، به عزلت و گوشه نشینی کشیده می شوند و اگر به کار و تلاش رو آورند، از انجام بایسته وظایف عبادی و معنوی، دور می مانند!

کار و تلاش در اوج زهد و تقوا

انسانهای کم ظرفیت و کوتاه اندیش، گمان می کنند که لازمه زهد و تقوا، این است که خرقة ای پشمینه بر دوش افکنند و زاویه خلوتی را انتخاب کنند و روی از خلق بگردانند تا به خدا نزدیک شوند! اینان گمان می کنند که تلاش برای تأمین معاش و کسب روزی، مخالف زهد و توکل است، و وظیفه انسان فقط ذکر گفتن و پرداختن به نماز و روزه می باشد و روزی از هر جا که باشد می رسد! ولی برنامه امامان

(ع)، و از جمله امام باقر (ع) غیر از این بوده است. آنان، در اوج زهد و تقوا و در نهایت عبادت و بندگی خدا، اهل کار و تلاش بوده اند، و از این که دیگران روزی آنها را تأمین کنند و خرج زندگی ایشان را بپردازند، بشدت بیزار بوده اند. محمد بن منکدر یکی از زهاد معروف عصر امام باقر (ع) است که همانند طاووس یمانی و ابراهیم بن ادهم و عده ای دیگر، دارای گرایشهای صوفیانه بوده است. او خود نقل می کند:

در یکی از روزهای گرم تابستان، از مدینه به سمت یکی از نواحی آن، خارج شدم، ناگاه در آن هوای گرم، محمد بن علی (ع) را ملاقات کردم که با بدنی فربه و با کمک دو نفر از خدمتکارانش مشغول کار و رسیدگی به امور زندگی است. با خود گفتم: بزرگی از بزرگان قریش، در چنین ساعت گرم و طاقت فرسا و با چنین وضعیت جسمی، به فکر دنیا است! به خدا سوگند، باید پیش رفته و او را موعظه کنم.

به آن حضرت نزدیک شدم و سلام کردم. او نفس زنان و عرق ریزان، سلام را پاسخ گفت. فرصت را غنیمت شمرده، به او گفتم: خداوند، کارهایت را سامان دهد! چرا بزرگی چون شما در چنین شرایطی به فکر دنیا و طلب مال باشد! براستی اگر مرگ در چنین حالتی به سراغ شما بیاید، چه خواهید کرد! امام باقر (ع)، دست از دست خدمتکاران برگرفت و ایستاد و فرمود: به خدا سوگند، اگر در چنین حالتی مرگ به سراغم آید، بحق در حالت اطاعت از خداوند، به سراغم آمده است. این تلاش من خود اطاعت از خداست، زیرا با همین کارهاست که خود را از تو و دیگر مردم بی نیاز می سازم (تا دست حاجت و تمنا به کسی دراز نکنم). من زمانی از خدا بیمناک هستم که هنگام معصیت و نافرمانی خدا، مرگم فرا رسد! محمد بن منکدر می گوید: پس از شنیدن این سخنان، به آن حضرت عرض کردم: خدای رحمت کند، من می خواستم شما را موعظه کنم، اما شما مرا راهنمایی کردید. (1)

حضور سازنده و مؤثر در جامعه

امام باقر (ع) با این که توجه به استغنائی نفس و لزوم تلاش برای کسب معاش داشت و عملاً در این راستا گام می نهاد، اما هرگز زندگی خود را وقف تأمین معاش نکرده بود، بلکه همت اصلی آن حضرت، حضور سازنده و مؤثر در جامعه بود. این درست است که نباید برای تأمین زندگی، سربار دیگران بود، ولی این نکته را نیز باید در نظر داشت که هدف اصلی و عالی زندگی، دستیابی به رفاه، و ثروت نیست و نباید در طریق تلاشهای دنیوی، از ارزشهای اصیل زندگی غافل بود. امام باقر (ع) در روزگار خود، بزرگترین تأثیر علمی و عملی را برای جامعه خویش داشت.

حضور در مجامع علمی و تأسیس جلسات فرهنگی، یکی از بهترین و ارزنده ترین نوع حضور در جامعه و خدمت به اجتماع مسلمانان بوده و هست، زیرا هر گونه تکامل اجتماعی در ابعاد اخلاقی و معنوی و اقتصادی و... منوط به تکامل فکری و فرهنگی است. برای تبیین نقش حیاتی امام باقر (ع) در جامعه اسلامی، یاد همین نکته کافی است که: جمع عالمان بر این عقیده اتفاق دارند که فقیه ترین مردم در آغاز سلسله فقیهان شش نفرند و آن شش نفر از اصحاب و شاگردان امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بشمار می آیند. (2) و سخن حسن بن علی الوشاء (3) که از معاصران امام رضا (ع) می باشد، خود گواهی روشن بر مدعای ماست که می گوید: نهصد شیخ و بزرگ راوی حدیث را در مسجد کوفه مشغول تدریس یافتیم که همگی از امام صادق (ع) و امام باقر (ع) نقل حدیث می کردند. (4) محققان بر این عقیده اند که امام باقر (ع) و امام صادق (ع) در حقیقت بنیانگذار دانشگاه اهل البیت هستند که حدود شش هزار رساله علمی از فارغ التحصیلان آن به ثبت رسیده است. اصول اربعمائه همان رساله های چهار صد گانه ای است که در میان محدثان شیعه، به عنوان کتب اصول شناخته می شود و از جمله آن شش هزار رساله به شمار می آید، و چه بسا بیشتر محتویات کتب چهارگانه شیعه (کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار) از همین رساله های اربعمائه گرفته شده باشد. (5)

مرجعیت و پاسخگویی به پرسشهای مردم

ابو بصیر می گوید: امام باقر (ع) در مسجد الحرام نشسته بود و گروه زیادی از دوستدارانش برگرد او حلقه زده بودند. در این هنگام طاووس یمانی به همراه گروهی به من نزدیک شد و پرسید: آن مردم در اطراف چه کسی حلقه زده اند؟ گفتم: محمد بن علی بن الحسین (باقر العلوم ع) است که نشسته و مردم دور او گرد آمده اند. طاووس یمانی گفت: من نیز به او کار داشتم. آنگاه پیش رفت، سلام کرد و نشست و گفت: آیا اجازه می دهید مطالبی را از شما بپرسم؟ امام باقر (ع) فرمود: آری بپرس! (6) طاووس یمانی سؤالهایش را مطرح کرد و امام (ع) به او پاسخ بایسته را ارائه داد. ابو حمزه ثمالی نیز می گوید: در مسجد رسول خدا نشسته بودم که مردی پیش آمد، سلام کرد و گفت: تو کیستی؟ به او گفتم: مردی از اهل کوفه ام. چه می خواهی و در جستجوی چه هستی؟ مرد گفت: آیا ابو جعفر، محمد بن علی (ع) را می شناسی؟ گفتم: بلی، به آن گرامی چه کار و حاجتی داری؟ گفت: چهل مسأله آماده کرده ام تا از وی سؤال کنم و آن چه حق بود بپذیرم. ابو حمزه می گوید: از آن مرد پرسیدم، آیا تو فرق بین حق و باطل را می دانی؟ مرد گفت: آری... در این هنگام امام باقر (ع) وارد شد در حالی که گروهی از اهل خراسان و مردم دیگر در اطراف وی بودند و مسایل حج را از آن حضرت می پرسیدند. آن مرد نیز نزدیک امام نشست و مطالب خود را با آن حضرت در میان گذاشت و جواب لازم را دریافت داشت. (7) این نمونه ها و موارد دیگر، به روشنی می نمایاند که امام باقر (ع) چگونه مورد رجوع مردم بوده و به نیازهای مختلف آنان رسیدگی می کرده است.

رسیدگی به محرومان

درباره امام باقر (ع) گفته اند: هرگز شنیده نشد که نیازمندی نیازش را به آن حضرت اظهار داشته و با پاسخ منفی، مواجه شده باشد. امام باقر (ع) همواره توصیه می کرد که وقتی نیازمندان به شما رو می آورند و یا شما می خواهید آنان را صدا بزنید، بهترین نامها و عناوین را درباره آنان به کارگیرید (8) و با عناوین و اوصاف زشت و بی ارزش و با بی احترامی با ایشان برخورد نکنید. امام صادق (ع) می فرماید: پدرم با این که از نظر امکانات مالی، نسبت به سایر خویشاوندان، در سطح پایینتری قرار داشت و مخارج زندگی وی، سنگینتر از بقیه بود، هر جمعه به نیازمندان اتفاق می کرد و می فرمود: اتفاق در روز جمعه، دارای ارجی فزونتر است، چنان که روز جمعه، خود بر سایر روزها برتری دارد. (9) و نیز این سخن را هم امام صادق (ع) فرموده است: در یکی از روزها به حضور پدرم رسیدم در حالی که میان نیازمندان مدینه، هشت هزار دینار، تقسیم کرده و یازده برده را

سخاوت و مروت نسبت به دوستان

عمرو بن دینار و عبد الله بن عبید می گویند: ما هرگز به ملاقات امام باقر (ع) نرفتیم، مگر این که به وسیله هدایا و پوشاک و امکانات مالی، از ما استقبال و پذیرایی کرده، می فرمود: اینها را از قبل برای شما تدارک دیده بودم. (11) ظاهراً منظور امام از بیان جمله اخیر این بوده است که دوستان و میهمانانش احساس شرم و نگرانی نکنند و گمان نبرند که با دریافت آن هدایا و امکانات، بر زندگی شخصی امام باقر (ع) کم و کاستی را تحمیل کرده اند. سلمی یکی از خدمتکاران خانه امام باقر (ع) است. او می گوید: برخی از دوستان و آشنایان امام باقر (ع) به میهمانی آن حضرت می آمدند و از نزد وی بیرون نمی شدند، مگر این که بهترین غذاها را تناول کرده و چه بسا گاهی لباس و پول از آن گرمی دریافت می کردند. سلمی می گوید: گاهی من با امام در این باره سخن می گفتم که خرج خانواده شما، خود سنگین است و از نظر در آمد وضع متوسطی دارید (بهتر این است که در پذیرایی از دوستان و مهمانان با احتیاط بیشتری رفتار کنید!) اما امام می فرمود: ای سلمی! نیکی دنیا، رسیدگی به برادران و دوستان و آشنایان است، و گاهی حضرت پانصد و تا هزار درهم هدیه می داد. (12)

اسود بن کثیر می گوید: تهیدست شدم و دوستانم به من رسیدگی نکردند. نزد امام باقر (ع) رفتم و از نیازمندی خود و جفای برادران شکوه کردم، آن حضرت فرمود: بد برادری است آن برادری که به هنگام ثروت و توانمندی، حالت را بپرسد و تو را در نظر داشته باشد، ولی زمانی که تهیدست و نیازمند شوی، از تو ببرد و به سراغت نیاید! سپس امام به خدمتکارش دستور داد تا هفتصد درهم نزد من گذارد، و فرمود: این مقدار را خرج کن و هر گاه تمام شد و نیاز داشتی باز مرا از حال خود با خبر ساز. (13)

شکبیایی و بردباری در روابط اجتماعی

شرط اصلی حضور سازنده و مفید در جامعه، برخورداری فرد از صبر و شکبیایی است. این ویژگی به عالیتترین شکل آن در زندگی امام باقر (ع) مشهود است. برای نمایاندن این ویژگی ارزشمند در زندگی آن حضرت نقل این حدیث کافی است که: مردی غیر مسلمان (نصرانی) در یکی از روزها با امام باقر (ع) روبرو شد. آن مرد به دلیلی نامشخص نسبت به آن حضرت، کینه داشت، از این رو دهان به بدگویی گشود و با تغییر اندکی در اسم امام باقر (ع) گفت: تو بقر (گاو) هستی! امام بدون این که خشمناک شود و عکس العمل شدیدی نشان دهد، با آرامش خاصی فرمود: من باقرم. مرد نصرانی که از سخن قبل به مقصود نرسیده بود و احساس می کرد نتوانسته است امام را به خشم وادارد، گفت: تو فرزند زنی آشپز هستی!

امام فرمود: این حرفه او بوده است (و ننگ و عاری برای او نخواهد بود) مرد نصرانی، پا فراتر نهاد و با گستاخی هر چه تمامتر گفت: تو فرزند زنی سیاه چرده و زنگی و... هستی!

امام (ع) فرمود: اگر تو راست می گویی و مادرم آن گونه که تو توصیف می کنی بوده است، پس از خداوند می خواهم او را بیامرزد، و اگر ادعاهای تو دروغ و بی اساس است، از خداوند می خواهم که تو را بیامرزد!

در این لحظه، مرد نصرانی که شاهد حلم و بردباری اعجاب انگیز امام باقر (ع) بود و مشاهده کرد که این شخصیت اصیل و پر نفوذ، علیرغم پایگاه عظیم اجتماعی و علمی خود که صدها شاگرد از درس او بهره می گیرند و در میان قریش و بنی هاشم از ارج و منزلت و حمایت برخوردار است، به جای عکس العمل منفی و مقابله به مثل در برابر بد زبانیهای او، چون کوه صبر و شکبیایی، آرام و مطمئن ایستاده و با او سخن می گوید، ناگهان در دادگاه وجدان خویش، خود را محکوم و شکست خورده یافت، و بی تأمل از گفته های خود معذرت خواهی کرد و اسلام آورد. (14)

ارزش و اهمیت این گونه شکبیایی و بردباری، چه بسا برای بسیاری از انسانها، نامفهوم باشد، ولی کسانی چون خواجه نصیر الدین طوسی که از يك سو افضل عالمان عصر خویش در علوم عقلی و نقلی شناخته شده، و از سوی دیگر منصب وزارت را در دستگاه حکومت به وی واگذار کرده اند، در اوج موقعیت علمی و اجتماعی، به امام خویش اقتدا کرده و در مقابل بدگویان به صبری شگفت نایل می شود. شخصی به او خطاب می کند: ای سگ، و ای سگ زاده! او در پاسخ می گوید، این سخن تو درست نیست، زیرا سگ بر چهار دست و پا راه می رود و من چنین نیستم، سگ چنگال دارد، شعور ندارد، نمی اندیشد، ولی من چنین نیستم و... (15) برآستی چنین شکبیایی و تحملی را جز در پیروان مکتب اهل بیت نمی توان پیدا کرد.

صمیمیت و محبت با دوستان

یکی از دوستان امام باقر (ع) به نام ابی عبیده می گوید: در سفر، رفیق و همراه، امام باقر (ع) بودم. در طول سفر همیشه نخست من سوار بر مرکب می شدم و سپس آن حضرت بر مرکب خویش سوار می شد. (و این نهایت احترام و رعایت حرمت بود). زمانی که بر مرکب می نشستیم و در کنار یکدیگر قرار می گرفتیم، آن چنان با من گرم می گرفت و از حالم جويا می شد که گویی لحظاتی قبل در کنار هم نبوده ایم و دوستی را پس از روزگار دوری جسته است. به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! شما در معاشرت و لطف و محبت به همراهان و رفیقان به گونه ای رفتار می کنید که از دیگران سراغ ندارم، و برآستی اگر دیگران دست کم در اولین برخورد و مواجهه، چنین برخورد خوشی با دوستانشان داشته باشند، ارزنده و قابل تقدیر خواهد بود.

امام باقر (ع) فرمود: آیا نمی دانی که مصافحه (نهادن دست محبت در دست دوستان و مؤمنان) چه ارزشی دارد؟ مؤمنان هر گاه با یکدیگر مصافحه کنند و دست دوستی بفشارند، گناهانشان همانند برگهای درخت فرو می ریزد و در منظر لطف خداوند تا از یکدیگر جدا شوند. (16)

محبت و عاطفه نسبت به خانواده

محبت و عاطفه نسبت به فرزندان و اعضای خانواده در اوج رعایت ارزشهای دینی و الهی، چیزی است که تنها در مکتب اهل بیت به صحیحترین شکل آن دیده می شود. کسانی که از مکتب اهل بیت (ع) دور مانده اند، چه آنان که اصولاً پایبند به دین

نیستند و چه آنان که دین را از طریق غیر اهل بیت دریافت کرده اند، در ایجاد تعادل میان عواطف و ارزشها گرفتار افراط و تفریط شده اند.

گروهی آنچنان دلبسته به فرزند و زندگی هستند که همه قوانین و ارزشهای دینی و اجتماعی را فدای آن می کنند، و دسته‌ای آنچنان گرفتار جمود و جهالت شده اند که گمان کرده اند، توحید و محبت به خدا مستلزم بی عاطفگی و بی مهری نسبت به غیر خداست. این گروه دوستی و محبت زن و فرزند را عار می دانند و در مرگ عزیزانشان، حتی از قطره‌ای اشک دریغ دارند، ولی در مکتب امام باقر (ع) خبری از این افراط و تفریطها نیست.

گروهی نزد امام باقر (ع) شرفیاب شدند و به خانه آن حضرت وارد گشتند. اتفاقاً یکی از فرزندان خردسال امام باقر (ع) مریض بود و آنان آثار غم و اندوه فراوانی را در آن حضرت مشاهده کردند. امام باقر از مریضی فرزند به گونه ای نگران و ناراحت بود که آرامش نداشت. آن گروه با مشاهده این وضع با خود گفتند که اگر این کودک طوری بشود (بمیرد) ممکن است امام باقر (ع) چنان ناراحت و غمگین شود و از خود عکس العملهایی نشان دهد که ما از ایشان انتظار نداشته باشیم. در همین اندیشه بودند که ناگهان صدای شیون شنیده شد و دانستند که کودک جان سپرده و اطرافیان بر او می گریند، اما همچنان از وضع امام باقر (ع) بیخبر بودند که ایشان با صورتی گشاده بر آنان وارد شد، بر خلاف آنچه قبلاً از آن حضرت مشاهده کرده بودند.

میهمانان گفتند: وقتی که ما وارد شدیم و حال مضطرب شما را دیدیم، ما نیز نگران وضع و حال شما شدیم! امام (ع) فرمود: ما دوست داریم که عزیزانمان سالم و بی رنج و درد باشند، ولی زمانی که امر الهی سر رسید و تقدیر خداوندی محقق شد، خواست خداوند را می‌پذیریم و در برابر مشیت او تسلیم و راضی هستیم. (17) این بیان، می نمایاند که برخورداری از روحیه رضا و تسلیم به معنای کنار نهادن عواطف و احساسهای طبیعی نیست، بلکه عواطف در جای خود باید ابراز شود و در اوج ابراز عواطف انسانی، روحیه رضا و تسلیم در برابر حکم الهی را نیز باید حفظ کرد.

احترام به حقوق اجتماعی مؤمنان

زراره گوید: امام باقر (ع) برای تشییع جنازه مردی از قریش، حضور یافت و من هم با ایشان بودم. در میان جمعیت تشییع کننده عطاء نیز حضور داشت. در این میان، زنی از مصیبت دیدگان فریاد و ناله بر آورد. عطاء به زن مصیبت زده گفت: یا ساکت می شوی، یا من بازخواهم گشت! و در این تشییع، شرکت نخواهم جست. اما، آن زن ساکت نشد و به زاری و افغان ادامه داد. و عطاء هم بازگشت و تشییع را ناتمام گذاشت.

من برای امام باقر (ع) قضیه عطاء را باز گفتم (و در انتظار عکس العمل امام بودم). امام فرمود: به راه ادامه دهیم و جنازه را همچنان تشییع کنیم، زیرا اگر بنا باشد که به خاطر مشاهده يك عمل اشتباه و سر و صدای بیجای يك زن، حق را کنار بگذاریم (و به وظیفه اجتماعی خود نسبت به مؤمنی عمل نکنیم) حق مسلمانی را نادیده گرفته ایم. زراره گوید: پس از تشییع، جنازه را بر زمین نهادند و بر آن نماز خواندیم و مراسم تدفین ادامه یافت. در این میان، صاحب عزا پیش آمد، از امام باقر (ع) سپاسگزاری کرد و به ایشان عرض کرد: شما توان راه رفتن زیاد را ندارید، به همین اندازه که لطف کرده و در تشییع جنازه شرکت کرده اید، متشکریم و اکنون بازگردید! زراره می گوید: من به امام گفتم: اکنون که صاحب عزا به شما رخصت بازگشت داده، بهتر است بازگردید، زیرا من سؤالی دارم که می‌خواهم از محضرتان استفاده کنم.

امام فرمود: به کار خود ادامه بده، ما با اجازه صاحب عزا نیامده ایم تا با اجازه او بازگردیم. تشییع جنازه يك مؤمن، فضل و پاداشی دارد که ما به خاطر آن آمده‌ایم. به هر مقدار که انسان به تشییع ادامه دهد و به مؤمن حرمت نهد، از خداوند پاداش می گیرد. (18) در این حدیث، درسهای چندی نهفته است که از آن جمله به این موارد می‌توان اشاره کرد: الف: لزوم وا نهادن وظیفه و ترك نکردن حق به خاطر مشاهده باطل از دیگران.

ب: لزوم اهتمام به حقوق اجتماعی مؤمنان و ضرورت اجتناب از تنگ نظری.

ج: حرمت مؤمن، حتی پس از مردن.

د: ضرورت انجام همه وظایف حتی وظایف اجتماعی، برای خدا و نه صرفاً رضای خلق.

اهتمام به حقوق مالی مردم

ابو ثمامه گوید: حضور امام باقر (ع) رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم! من مردی هستم که می‌خواهم در مکه اقامت گزینم، ولی یکی از پیروان مذهب مرجئه (19) از من طلبکار است و من به او مدیون می باشم. نظر شما چیست؟ (آیا بهتر است که به وطنم بازگردم و بدهکاریم را به آن مرد بپردازم، یا با توجه به این که مذهب آن مرد مذهب باطلی است، می توانم پرداخت بدهی خود را به تأخیر انداخته، همچنان در مکه بمانم؟)

امام فرمود: به سوی طلبکار باز گرد و قرضت را ادا کن و مصمم باش به گونه ای زندگی کنی که هنگام مرگ و ملاقات خداوند، طلبی از ناحیه دیگر بر عهد تو نباشد، زیرا مؤمن هرگز خیانت نمی کند. (20)

رعایت حقوق و نیازهای روحی همسران

زاهد نمایان و تنگ نظرانی که عبادت و تقوا را در انزوا و کسالت و جمود می بینند و با ترك شوون زندگی و رفتارهای اجتماعی در صدد راهیابی به مقامات معنوی هستند! واقعیات حیات را نادیده گرفته و به جای پیروی از تمامیت وحی، تشخیصهای نادرستشان را، ملاک حق می شمردن، تشکیل زندگی خانوادگی را مانع وصول به حق پنداشته و رعایت حقوق و نیازهای طبیعی و واقعی همسران را در خور دنیا گرایان می دانند! و در جهت ضدیت با فطرت و طبیعت و نظام هستی بر می خیزند، اما در مکتب اهل بیت (ع) و در زندگی امام باقر (ع) اثری از این گونه حرکتها نیست، بلکه هر حقیقتی در جای خود مورد توجه قرار

گرفته است. از آن جمله نیازهای روحی همسران است که معمولا در نگاه انسانهای سطحی مورد غفلت و بی مهری قرار می‌گیرد، ولی در زندگی امامان (ع) به عنوان يك واقعیت مورد توجه بوده است.

گروهی از مردم به حضور امام باقر (ع) رسیدند، در حالی که امام خضاب (21) کرده بود. تازه واردان، از علت خضاب کردن آن حضرت، جویا شدند. امام (ع) فرمود: چون زنان از آراستگی شوهر خویش شادمان می‌شوند، من برای همسرانم خضاب کرده و خود را آراسته ام. (22)

عدم تحمیل ایده های خویش بر همسران

ایده های انسان بر دو گونه اند:

1 - ایده های اصولی و غیر قابل چشم پوشی، مانند پایبندی به اصول دین و واجبات و محرمات شرعی و نیز رعایت اصول اخلاق انسانی و... که انسان نسبت به چنین ایده هایی نمی تواند بی تفاوت باشد، چه در مورد همسر و چه دیگران. امر به معروف و نهی از منکر شامل چنین زمینه هایی است و همه مردم در قلمرو مکتب وظیفه دارند که در مرحله نخست، اعضای خانواده خویش را به این ارزشها دعوت کرده و از ضد ارزشها بازدارند و در مرحله بعد همه افراد جامعه را امر به معروف و نهی از منکر نمایند.

2 - ایده های فردی در مورد مسایل مختلفی که فراتر از حد وظایف ضروری است، مانند رعایت مستحبات و ترك مكروهات، و یا چشم پوشی از مباحات به منظور هدف و آرمانی خاص و ارزشمند.

اهل تقوا و زهد، علاوه بر انجام وظایف واجب و ضروری، بسیاری از لذتهای دنیوی را ترك می کنند و حتی از تجملهای مجاز و مباح نیز اجتناب می ورزند. گاه موقعیت اجتماعی و سنی يك فرد، مستلزم رعایت مسایلی است که رعایت آنها بر دیگران و حتی همسران وی لازم نیست. در چنین مواردی، معمول انسانها سعی می کنند تا ایده های خود و شیوه زندگی خویش را بر دیگران و همسر و فرزندشان تحمیل کنند و شرایط و روحیات ایشان را در نظر نگیرند.

در زندگی امام باقر (ع) نه تنها چنین نقطه ضعفهایی دیده نمی شود، بلکه خلاف آن قابل مشاهده است. حسن زیات بصری می‌گوید: من به همراه یکی از دوستانم به منزل امام باقر (ع) رفته، بر او وارد شدیم.

برخلاف تصور خویش، آن حضرت را در اتاقی مفروش، آراسته و زینت شده یافتیم و بر دوش وی پارچه ای به رنگ گلهای سرخ مشاهده کردیم. محاسن را قدری کوتاه کرده و بر چشمان سرمه کشیده بود. (باید توجه داشت که در آن عصر و محیط سرمه کشیدن مردان رایج بوده است). ما مسایل خود را با آن حضرت در میان گذاشتیم و سؤالهایمان را پرسیدیم و اجزا برخاستیم. هنگام خارج شدن از منزل، امام به من فرمود: همراه با دوستت، فردا هم نزد من بیایید. گفتم بسیار خوب، خواهیم آمد. چون فردا شد، با همان دوستم به خانه امام رفتیم، ولی این بار به اتاقی وارد شدیم که در آن، جز يك حصیر، هیچ امکاناتی نبود و امام پیراهنی خشن بر تن داشت.

در این هنگام امام به رفیق من رو کرد و فرمود: ای برادر بصری! اتاقی که دیشب مشاهده کردی و در آنجا نزد من آمدی از همسر من بود که تازه با او ازدواج کرده ام و در واقع آن اتاق، اتاق او بود و لوازم آن نیز، لوازم و امکاناتی است که او آورده است. او خودش را برای من آراسته بود و من نیز می بایست عکس العمل مناسبی داشته باشم و خودم را برای او بیاریم و بی تفاوت نباشم. امیدوارم از آنچه دیشب مشاهده کردی، به قلبت گمان بد راه نداده باشی. رفیق من در پاسخ امام گفت: به خدا قسم، بدگمان شده بودم، ولی اکنون خداوند آن بد گمانی را از قلبم زدود و حقیقت را دریافتم. (23)

آنچه از این حدیث استفاده می‌شود، این است که امام از همسرش انتظار ندارد که چون او بر حصیر بنشیند و لباس خشن بر تن کند. امام با این که در قلمرو اعمال فردی خود، از تجمل پرهیز دارد، ولی در زندگی خانوادگی و حتی اجتماعی، عواطف و نیازهای روحی همسر و نیز شرایط و مقتضیات زمان را در نظر دارد و تجمل حلال را ممنوع نمی شمارد و در مواردی لازم هم می داند.

حکم بن عتیه می‌گوید: بر امام باقر (ع) وارد شدم در حالی که اتاقش آراسته و لباسش رنگین بود، من همچنان به اتاق و لباس آن حضرت خیره شده بودم و نگاه می کردم. امام که آثار شگفتی را در من مشاهده کرده بود، فرمود: ای حکم نظرت درباره آنچه می بینی چیست؟ عرض کردم: درباره عمل شما چگونه می توانم داوری کنم (شما امام هستید و جز کار بایسته انجام نمی دهید)، ولی در محیط ما، جوانان کم سن و سال چنین می پوشند، نه بزرگسالان! امام فرمود: ای حکم، چه کسی زینتهای الهی و خدادادی را ممنوع ساخته است! (پوشیدن این لباس زیبا و شیک، حرمت شرعی ندارد) ولی خوب است بدانی که این اتاق، از آن همسر من است و تازه با او ازدواج کرده ام و تو می دانی که اتاق ویژه خود من چگونه اتاقی است. (24)

رعایت جمال ورزی شرافتمندانه

اُثمه (ع) به تناسب شرایط زمانی و مسؤولیتهای اجتماعی خود، زندگی می کرده اند. در حالات علی (ع) دیده شده است که آن حضرت در دوران حکومت و فرمانروایی خویش، کفشهایش را خود وصله می زد و از ساده ترین و کم بهاترین جامه ها استفاده می کرد، ولی آن حضرت شیوه زندگی خود را برای همگان تجویز می نمود و می فرمود: من چون حاکم جامعه هستم، وظیفه خاصی دارم و باید در حد پایین ترین طبقات جامعه زندگی کنم تا آنان با مشاهده وضع من، در خود احساس آرامش و رضایت کنند. اما سایر امامان، از آنجا که مسؤولیت حکومت را بر عهده نداشته اند و در شرایط اجتماعی ویژه ای زندگی می کرده اند، که چه بسا استفاده از لباسهای کم بها و وصله دار موجب تضعیف موقعیت اجتماعی آنان و توهین به شیعه می شد، و بازتاب منفی داشته است، بر اساس وظیفه، آداب صحیح اجتماعی را رعایت کرده، به جمال و زی شرافتمندانه در جامعه اهتمام می ورزیده اند.

امام باقر (ع) حتی در مورد چگونگی اصلاح محاسن خویش به مرد پیرایشگر رهنمود می‌دهد. (25) و در انتخاب لباس برای خویش، عزت و شرافت و زی شایسته را در نظر دارد! چنان که گاه لباس فاخر و تهیه شده از خز می پوشد. (26) و برای لباس رنگهای جذاب و پر نشاط انتخاب می کند. (27) امام باقر (ع) از این که در اندام او آثار رخوت و کسالت و پژمردگی ظاهر باشد، متنفر

بود. حکم بن عتیبه می گوید: امام باقر (ع) را دیدم که حنا بر ناخن‌ها نهاده است. امام به من فرمود: نظرت درباره این کار چیست؟ عرض کردم: درباره کار شما چه می توانم بگویم (شما خود آگاهتر هستید و جز کار بایسته انجام نمی دهید)، ولی در آداب و رسوم اجتماعی ما، جوانان ناخن‌پیشان را با حنا می آرایند! امام فرمود: ای حکم! وقتی که انسان تنظیف می‌کند و با دارو، موهای زاید بدن را می‌زداید، دارو بر ناخن‌ها اثر گذاشته و رنگ آن را شبیه ناخن مردگان می‌سازد. رنگ آن را با حنا می‌توان تغییر داد. (28) این احادیث در مجموع می‌رساند که امام باقر (ع) به چگونگی وضع لباس و زی‌خویش در جامعه توجه داشته، بی‌قیدی و بد منظری و بی‌مبالائی را نمی‌پسندیده است.

پی نوشت‌ها:

1 - رأيت الباقر (ع) و هو متكئ على غلامين اسودين.فسلمت عليه فرد على على بهر و قد تصبب عرقا فقلت: اصلحك الله لوجاءك الموت و انت على هذه الحال فى طلب الدنيا، فخلى الغلامين من يده و تساند و قال: لو جاءنى و انا فى طاعة من طاعات الله اكف بها نفسى عنك و عن الناس، و انما كنت اخاف الله لو جاءنى و انا على معصية من معاصى الله، فقلت: رحمك الله اردت ان اعطك فوعظتنى.ارشاد مفيد 159/2، مناقب 201/4، كشف الغمة 330/2، الفصول المهمة 213، بحار 287. /46

2 - المناقب 295/2، ائمتنا 1/ 351.

3- حسن بن علی الوشا از شخصیت‌های برجسته امامیه و از اصحاب امام رضا (ع) می‌باشد که نجاشی درباره او گفته است «کان من وجوه هذه الطائفة» و «کان عینا من عیون هذه

الطائفة». اعيان الشيعة 5/ 195.

4 - اعيان الشيعة 5/ 194.

5 - سيرة الائمة الاثنى عشر / 202.

6 - كان ابو جعفر الباقر (ع) جالسا فى الحرم و حوله عصاة من اوليائه، إذ اقبل طاووس اليماني فى جماعة، فقال: من صاحب الحلقة؟ قيل: محمد بن على...قال: اياه اردت، فوقف عليه و

سلم و جلس ثم قال: اتأذن لي في السؤال؟ فقال الباقر (ع) قد اذنك فسلم قال: ...بحار 46/ 355.

7 - عن ابي حمزة الثمالی قال: كنت جالسا فی مسجد رسول الله (ص) اذ اقبل رجل فسلم فقال من انت يا عبد الله...بحار/357.

8 - كان عليه السلام لا يسمع من داره يا سائل بورك فيك، و يا سائل خذ هذا، و كان عليه السلام يقول: سموهم باحسن اسمائهم، احقاق الحق 12/ 189.

9 - عن ابي عبد الله (ع) : كان ابي اهل بيته مالا و اعظمهم مؤونة و كان يتصدق كل جمعة بدينار و كان يقول الصدقة يوم الجمعة تضاعف كفضل يوم الجمعة على غيره من الايام . بحار 295/46، الانوار البهية 122، اعيان الشيعة 1/ 653.

10 - روى عن ابى عبد الله (ع) قال: دخلت على ابى يوما و هو يتصدق على فقراء اهل المدينة بثمانية آلاف دينار، و اعتق اهل بيت بلغوا احد عشر مملوكا...بحار 46/ 302.

11 - قال عمرو بن دينار و عبد الله بن عبيد بن عمير، مالقينا ابا جعفر محمد بن علي (ع) الا و حمل الينا النفقة و الصلة و الكسوة، و يقول: هذه معدة لكم قبل ان تلقوني. بحار 287/46، كشف الغمة 2/ 334.

12 - قالت سلمى - مولاة ابي جعفر (ع) - كان يدخل عليه اصحابه، فلا يخرجون من عنده حتى يطعمهم الطعام الطيب، و يكسوهم الثياب الحسنة، و يهب لهم الدنانير، فاقول له في ذلك ليقبل منه فيقول: يا سلمى ما حسنة الدنيا الا صلة الاخوان و

المعارف و كان يصل بالخمسمائة...الفصول المهمة. 197

13 - و قال الاسود بن كثير: شكوت الى ابي جعفر (ع) الحاجة و جفاء الاخوان فقال: بئس الأخ أخ يرداك غنيا و يقطعك فقيرا ثم امر غلامه فاخرج كيسا فيه سبعة دراهم فقال: استتفق هذا فاذا فرغت فأعلمني. ارشاد 146/2، روضة الواعظين 204/1، كشف

الغمة 321/2، الفصول المهمة 215، نور الابصار 50، الانوار البهية 122.

14 - قال له نصراني: انت بقرف؟ قال: انا باقر، قال: انت ابن الطباخة؟ قال: ذاك حرفتها، قال: انت ابن السود الزنجية البذية، قال: ان كنت صدقت غفر الله لها، و ان كنت كذبت غفر الله لك، قال: فاسلم النصراني. مناقب ابن شهر آشوب 4/207، بحار 46/289،

نور الابصار، مازندرانی 51، اعیان الشیعة 1/ 653.

15 - رك: الانوار البهية. 123

16 - عن ابي عبيدة قال: كنت زميل ابي جعفر (ع) و كنت ابدا بالركوب ثم يركب هو، فاذا استويانا سلم و ساءل مسالة رجل لا عهد له بصاحبه و صافح، قال: و كان اذا نزل نزل قبلى فاذا استويت انا و هو على الأرض سلم و ساءل مسالة من لا عهد له بصاحبه، فقلت: يا ابن رسول الله انك لتفعل شيئا ما يفعله من قبلنا، و ان فعل مرة لكثير، فقال: اما علمت ما فى المصافحة، ان المؤمنين يلتقيان فيصافح احدهما صاحبه فما تزال الذنوب تتحات عنهما كما يتحات الورق عن الشجر و الله ينظر اليهما حتى يفترقا.

17 - كان قوم اتوا ابا جعفر (ع) فوافقوا صبيا له مريضا، فرأوا منه اهتماما و غما و جعل لا يقر، قال فقالوا: و الله لئن اصابه شيء إنا لنتخوف ان نرى منه ما نكره، قال: فما لبثوا ان سمعوا الصياح عليه فاذا هو قد خرج عليهم منبسط الوجه في غير الحال التي

كان عليها فقالوا له: جعلنا الله فداك لقد كنا نخاف مما نرى منك ان لو وقع ان نرى منك ما يغمنا فقال لهم: إنا لنحب ان نعافى فيمن نحب فاذا جاء امر الله سلمنا فيما يحب. عيون الأخبار، ابن قتيبه 66/3، بحار 86/11.

18 - حضر ابو جعفر (ع) جنازة رجل من قريش و انا معه و كان فيها عطاء فصرخت صارخة فقال عطاء: لتسكتن او لنجرعن قال: فلم تسكت، فرجع عطاء قال: فقلت لأبى جعفر (ع) ان عطاء قد رجع قال: و لم؟ قلت صرخت هذه الصارخة فقال لها: لتسكتن او لنجرعن فلم تسكت فرجع فقال : امض بنا فلو انا اذا رأينا شيئاً من الباطل مع الحق تركنا له لم نقض حق مسلم، قال: فلما صلى على الجنازة قال وليها لابی جعفر: ارجع مأجوراً رحمك الله فانك لا تقوى على المشى فأبى ان يرجع، قال فقلت له: قد اذن فى الرجوع و لى حاجة اريد ان اسالك عنها فقال: امض فليس باذنه جئنا و لا باذنه نرجع، انما هو فضل و اجر طلبناه فبقدر ما يتبع الجنازة الرجل يؤجر على ذلك. بحار 301/46 -

19 - مذهب مرجئه از جمله مذاهب ساختگی و انحرافی است که معتقدان به آن چنان پایبند عمل نیستند و به ادعای ایمان، دلخوش می‌دارند و در روایات معصومین مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌اند. ر.ک: الفرق بین الفرق، مترجم 145 -

20 - دخلت على ابي جعفر (ع) و قلت له: جعلت فداك انى رجل اريد ان الازم مكة و على دين للمرجئة، فما تقول؟ قال (ع) : ارجع الى مؤدى دينك و انظر ان تلقى الله عز و جل و ليس عليك دين، فان المؤمن لا يخون. علل الشرايع 528، بحار 103/142.

21 - خضاب، نوعی آراستن موها یا پوست بدن با تغییر دادن رنگ آن به وسیله حنا یا سایر داروهای رنگی است.

22 - عن ابي الحسن (ع) قال: دخل قوم على ابي جعفر (ع) فرأوه مختضباً فسألوه فقال: انى رجل احب النساء فأنا اتصبغ لهن. بحار 298. /46

23 - دخلت على ابي جعفر (ع) انا و صاحب لى فاذا هو فى بيت منجد، و عليه ملحفة وردية، و قد حف لحيته و اكتحل، فسألنا عن مسائل، فلما قمنا، قال لى: يا حسن! قلت: لبيك قال : إذا كان غدا فأتنى أنت و صاحبك، فقلت: نعم جعلت فداك، فلما كان من الغد دخلت عليه و اذا هو فى بيت ليس فيه الا حصير و اذا عليه قميص غليظ، ثم اقبل على صاحبي، فقال: يا اخا البصرة! انك دخلت على امس و انا فى بيت المرأة و كان امس يومها، و البيت بيتها، و المتاع متاعها، فتزينت لى، على ان اتزين لها كما تزينت لى، فلا يدخل قلبك شىء، فقال له صاحبي: جعلت فداك قد كان و الله دخل فى قلبى، فأما الآن فقد و الله اذهب الله ما كان، و علمت ان الحق فيما قلت. بحار 293. /46

24 - دخلت على ابي جعفر (ع) و هو فى بيت منجد و عليه قميص رطب و ملحفة مصبوغة قد أثر الصبغ على عاتقه، فجعلت انظر الى البيت و انظر فى هيئته فقال لى: يا حكم و ما تقول فى هذا؟ فقلت: ما عسيت ان اقول و أنا أراه عليك، فأما عندنا فانما يفعل الشهاب المرهق، فقال: يا حكم من حرم زينة الله التى اخرج لعباده؟ فأما هذا البيت الذى ترى فهو بيت المرأة، و انا قريب العهد بالعرس، و بيتى البيت الذى تعرف. الكافي 446/6، بحار 292. /46

25 - عن محمد بن مسلم، قال: رأيت ابا جعفر (ع) و الحجام يأخذ من لحيته فقال: دورها. بحار 299. /46

26 - قال: رأيت على ابي جعفر محمد بن على (ع) جبة خز و مطرف خز. طبقات ابن سعد 321/5، سير اعلام النبلاء 407. /4

27 - عن مالك بن اعين، قال دخلت على ابي جعفر (ع) و عليه ملحفة حمراء شديدة الحمرة. بحار 292. /46

28 - رأيت ابا جعفر (ع) و قد اخذ الحناء و جعله على اظافيره فقال: يا حكم! ما تقول فى هذا؟ فقلت: ما عسيت ان اقول فيه و انت تفعله، و ان عندنا يفعل الشبان، فقال: يا حكم ان الأظافر اذا اصابتها النورة غيرتها حتى تشبه اظافر الموتى، فغيرها بالحناء، كافي 509/6، بحار 299. /46